

## نامه از

# "چه گوارا" به رفیق هم‌زمش فیدل کاسترو

### "سال زراعتی"

در این لحظه من چیزهای زیادی را به خاطر می آورم. وقتی من ترا در خانه ی "ماريو آنتونیا" ملاقات کردم، وقتی تو پیشنهاد کردی که من با تو باشم و آمدم و همه دلواپسی ها ناشی از آماده سازی بود. یک روز آنها به ما سر زدند و پرسیدند چه کسی باید از مرگ مطلع باشد، و امکان حقیقی این موضوع در همه ی ما ریشه کرد! بعداً ما می دانستیم که این درست بود که در یک انقلاب یک طرف یا برنده می شود یا می میرد (اگر یک انقلاب حقیقی باشد) بسیاری از هم‌زمان در راه پیروزی قرار گرفتند.

امروز هر چیزی صدای دراماتیک کمتری دارد، زیرا ما بیشتر بالغ شده ایم، اما اتفاق خودش را تکرار می کند. من احساس می کنم که قسمتی از وظیفه ی خود که مرا به انقلاب کوبا در قلمروش گره زده بود را به خوبی ادا کردم، و با تو وداع می کنم، با همه ی هم‌زمان، با مردم تو که الان مردم من هم هستند.

من رسماً از همه ی سمت های خودم به عنوان رهبر حزب، وزیر، سمت فرماندهی و شهروند کوبایی استعفاء می دهم. هیچ قانونی مرا به کوبا پیوند نمی زند .

وقتی زندگی خودم را مرور می کنم، معتقدم با صداقت و وقف کامل برای هر چه محکم تر کردن پیروزی انقلاب کار کردم. تنها اشتباه جدی من این بود که از اولین لحظه ها در "سیرا مائسترا" به تو اعتماد کافی نداشتم، و خیلی سریع به توانایی های تو به عنوان یک رهبر و انقلابی پی نبردم.

من روزهای با شکوهی را زندگی کردم و در کنار تو به خاطر متعلق بودن به مردم مان در روزهای غمگین بحران کارائیب احساس غرور می کردم. دنیا به ندرت سیاستمداری داشته که مثل آن زمان تو با هوش باشد. من احساس غرور می کنم که از تو پیروی کردم بدون هیچ تردید و درنگی، و همچنین به خاطر اینکه با روش فکری تو، دیدن خطرها و ارزیابی ارزش ها شناخته شده ام.

سایر ملت های جهان از تلاش های نسبتاً کم من برای همکاری دعوت کردند. من می توانم این کار را انجام دهم زیرا مسئولیت تو به عنوان رهبر کوبا ترا از این کار مانع می شود. وقت جدایی ما فرا رسیده است!

تو باید بدانی که من این کار را با لذت همراه غم انجام می دهم. من خالص ترین آرزو هایم را به عنوان یک سازنده و عزیزترین از آنهایی که من عزیز نگه داشتیم را اینجا باقی میگذارم. مردمی را رها میکنم که مرا به عنوان پسر خود قبول کردند و این قمستی از روح مرا آزرده می کند.

من امیدی که تو به من آموختی را به جبهه های جنگ جدید می برم، روح انقلاب مردم را نیز، همچنین احساس ادا کردن مقدس ترین وظیفه ها را: جنگ در مقابل امپریالیسم هر جا که ممکن باشد. این منبع قدرت است، و عمیق ترین زخم ها را شفا می دهد.

اگر آخرین لحظه ی من، مرا زیر آسمان های دیگری پیدا کند، آخرین فکر من در مورد این مردم و مخصوصاً تو خواهد بود. من به خاطر درسهایی که به من دادی از تو سپاسگزارم. من سعی خواهم کرد که تا آخرین موفقیت ها (فتوحات) در کارهایم امیدوار باشم.

من همیشه با سیاست خارجی انقلاب مان شناخته شده ام، و همین روند را ادامه می دهم. هر جا که باشم در قبال یک انقلابی کوبایی بودن احساس مسئولیت می کنم و همانطور که باید رفتار می کنم. من متاسف نیستم که برای همسر و فرزندانم چیزی

نمیگذارم و چیزی هم برای آنها درخواست نمی کنم، چرا که دولت امکانات کافی برای زندگی و آموزش برای آنها فراهم می کند.

من برای تو و مردم مان حرف های زیادی دارم اما احساس می کنم که آنها ضروری نیستند. کلمات قدرت بیان آنچه که من برای آنها دوست دارم را ندارند، در سیاه کردن صفحات نیز سودی نیست.

همیشه به سوی پیروزی!

سر زمین یا مرگ!

تو را با همه ی شوق انقلابیم در آغوش می گیرم.

"چه"

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)